

نشر و فرهنگ

● سلسله گفتگوها پیرامون نشر و فرهنگ / گفتگوی پانزدهم با رضا سیدحسینی و مصطفی رحیمی: نشر کتاب از منظری دیگر / به کوشش: عبدالحسین آذرنگ، علی دهباشی با همکاری طوبی ساطعی

سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ

(به کوشش عبدالحسین آذرنگ؛ علی دهباشی)
عکس از: طوبی ساطعی

- گفت و گوی یکم:
عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیر کبیر (بخارا، ش ۴)
- گفت و گوی دوم:
ایرج افشار و انتشارات دانشگاهی (بخارا، ش ۵)
- گفت و گوی سوم:
بیژن ترقی، از خاندان ناشر آثار ادبی - تاریخی (بخارا، ش ۶)
- گفت و گوی چهارم:
محسن رمضان‌ی از خاندان رمضان‌ی (بخارا، ش ۷)
- گفت و گوی پنجم:
احسان نراقی و نکته‌هایی از پس پرده سانسور کتاب (بخارا، ش ۸)
- گفت و گوی ششم:
محمود علمی و علی اصغر علمی (دو نسل از میان پنج نسل ناشر، چاپگر و کتابفروش) (بخارا، ش ۹ و ۱۰)
- گفت و گوی هفتم:
محمود کاشانی چی، ناشری در پی دگرگونی (بخارا، ش ۱۱)
- گفت و گوی هشتم:
محمود باقری: بساط، رویه دیگری از نشر و کتابفروشی مردمی (بخارا، ش ۱۲)
- گفت و گوی نهم:
داود رمضان شیرازی: بیش از نیم قرن کتابدگی (بخارا، ش ۱۳ و ۱۴)
- گفت و گوی دهم:
محسن باقرزاده: انتشارات توس، بنیاد فرهنگ ایران و نکته‌های دیگر از نشر (بخارا، ش ۱۵)
- گفت و گوی یازدهم:
جهانگیر منصور: زوایایی از انتشارات نیل و کتاب زمان (بخارا، ش ۱۶)
- گفت و گوی دوازدهم:
محمدرضا جعفری: امیر کبیر و نشر نو در دوره انتقال (بخارا، ش ۱۷)
- گفت و گوی سیزدهم:
احمد رضا احمدی: نشر مواد شنیداری برای کودکان و نوجوانان (بخارا، ش ۱۸)
- گفت و گوی چهاردهم:
علیرضا رمضان‌ی: نشر مرکز از ناشران عصر انتقال (بخارا، ش ۱۹)
- گفت و گوهای دیگر در شماره‌های دیگر بخارا

سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ

گفت و گوی پانزدهم با رضا سیدحسینی و مصطفی رحیمی:

نشر کتاب از منظری دیگر

به کوشش عبدالحسین آذرنگ؛ علی دهباشی

با همکاری طوبی ساطعی

سخنی با نشر دوستان

نشر کتاب، به سبب پیوندهای ژرف و بسیارش با فعالیتهای گوناگون بشری، در شمار پیچیده‌ترین پدیده‌هاست؛ نشر رکن مهمی است از تاریخ فرهنگ، جامعه، اندیشه و تفکر، تاریخ روشنفکری و روشن‌اندیشی، جزئی جدایی‌ناپذیر از تاریخ نظر اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از پیشینه هرگونه تحوّل که با جهان معنوی و احساس و عاطفه آدمی در آمیخته است. روشن شدن تاریخ نشر، بر گوشه‌های ناپیدایی از همه اینها پرتو خواهد افکند.

هدف از این سلسله گفت‌وگوها، گشودن راه به سوی تاریخ نشر کتاب در ایران و تلاش برای مصون نگاه داشتن دانسته‌های ارزشمند از گزند فراموشی است. بخارا از همه بزرگان، پیشگامان، صاحب‌نظران، تجربه‌مندان و سایر آگاهان نشر کتاب در ایران دعوت می‌کند برای جلوگیری از فراموش شدن جنبه‌های ارزشمند نشر، و به هر نحو که مایل هستند، همکاری کنند. این بخش از بخارا در اختیار هر کسی است که به گفت‌وگو درباره زوایا و خفایای تاریخ نشر کتاب در ایران، و به ویژه پیوند آن با سیر فرهنگی کشور، علاقه‌مند است.

مجله بخارا

- هدف ما از این گفت و گوها پرداختن به تاریخ نشر کتاب است، تاریخی که از آن غفلت شده و بر اثر این غفلت گوشه‌هایی از تاریخ فکری و روشنفکری در ایران نیز ناشناخته مانده است. تجربه نشان می‌دهد که اگر نشر در جامعه فعال باشد، بر پدید آورندگان تأثیر می‌گذارد و چه بسا انگیزه‌های بسیار مؤثر و نیز تازه‌ای ایجاد می‌کند. اما اگر نشر به طرف رکود سوق کند، انگیزه‌های پدید آورندگان هم از بین می‌رود. اگر نشر فعال و زنده باشد، بر جرگه‌های فکری و روشنفکری و مآلاً بر جامعه مؤثر خواهد بود. اما از آنجا که تاریخ نشر، روشن و اسناد و مدارک آن هم موجود نیست و ناشران ما هم معمولاً عادت یادداشت برداری و خاطرات نویسی ندارند، بنابراین فعلاً چاره‌ای جز گفتگوهای مختلف در باب نشر، به قصد روشن کردن تاریخ و تحول نشر، و نیز در امان داشتن آن از خطر فراموشی‌ها، نیست.

و بر این اساس است که خدمت شما (آقایان سیدحسینی و رحیمی) هستیم و علاقه‌مندیم از یادسپرده‌های شما دو تن، که چند دهه در عرصه نویسندگی، ترجمه، ویراستاری و نیز نشر کتاب و مجلات فعال بوده‌اید بهره‌مند شویم. می‌خواهیم نگاه شما را به نشر بشناسیم. اجازه بدهید ابتدا از آقای سیدحسینی شروع کنیم که زودتر از آقای رحیمی وارد عرصه کتاب شده‌اند و گویا در دهه ۲۰ از ایشان کتابهایی به چاپ رسیده است.

۱۵۳

- آقای رضا سیدحسینی مهمترین کارهای شما مربوط به کدام دهه است؟
سیدحسینی: دهه ۱۳۶۰، برای اینکه مهمترین کارهایم از نظر خودم ترجمه ضد خاطرات و امید و کار روی فرهنگ آثار بوده است.

- ولی به نظر می‌رسید بیشترین کارهای شما در دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ است و در این دهه‌ها با نشر بیشتر در تماس بوده‌اید.
سیدحسینی: بله همینطور است.

- شما چطور آقای دکتر رحیمی؟

رحیمی: فکر می‌کنم بین سالهای ۴۰ و ۵۷ اوج نویسندگی من بوده است.

- آقای سیدحسینی قبل از ۱۳۳۲ چه کارهایی منتشر کردید؟
سیدحسینی: تا قبل از ۱۳۳۲ همکاری‌های من با عبدالله توکل بوده است. در ابتدا ۶ کتاب را به



● رضا سید حسینی و دکتر مصطفی رحیمی (عکس از طوبی ساطعی)

کمک هم ترجمه کردیم، شاید به سالهای ۲۷ تا ۲۹ مربوط باشد. مثل تونیو کروگر، در تنگ، مکتب زنان، زن و بازیچه و دو کتاب مالک سانقرانسيسکو و ۲۴ ساعت از زندگی یک زن، اثر اشتفان تسوایک. این کتابها همه مربوط به دهه ۱۳۲۰ است.

- شما و آقای توکل با هم کار می‌کردید؟

سید حسینی: در ابتدا با هم کار می‌کردیم، ولی بعداً من به تنهایی تونیو کروگر را ترجمه کردم. بعد یک کتاب از دیل کارنگی که تجدید چاپ هم نشد، به نام مطالب مجهول درباره اشخاص معروف و کتاب پیروزی فکر که سی تا چهل بار تجدید چاپ شده است. در آن زمان می‌شد با حقوق ساده اداری زندگی کرد، حتی پس‌انداز داشت و اوقات فراغت را به میل و رغبت صرف کتاب کرد؛ و حتی کتاب انتشار داد.

- مگر خودتان ناشر هم بودید؟

سید حسینی: بله، بعضی از کتابهای خودم را خودم منتشر کرده‌ام. می‌رفتم سراغ استاد زرین خط در ناصر خسرو و با پول مختصری از ایشان می‌خواستم روی جلد کتابم را بنویسند. نستعلیق ساده و زیبایی می‌نوشت. کتاب را هم به چاپخانه‌ای می‌دادم و با جلد ساده و شکلی

چاپ می‌شد، برای مثال، کتابی از ادگارالن پو با عنوان دو قتل در کوچه مورگ، به همین ترتیب منتشر شده است. در آن زمان پخش و توزیع هم نبود و من شخصاً کتاب چاپ شده را به کتاب فروشی‌ها می‌دادم و پس از مدتی می‌رفتم و پول کتابهای فروخته شده را جمع می‌کردم.

- همه مراحل کتاب را خودتان انجام می‌دادید، خودتان ترجمه می‌کردید، بر آماده‌سازی‌اش نظارت داشتید و چاپ و غلط‌گیری و پخش می‌کردید؟
سید حسینی: بله. در دهه ۴۰ که در انتشارات نیل بودم، در زمینه نشر و ناشری هم تجربه‌هایی به دست آوردم.

- ظاهراً این علاقه شما به نشر و مطبوعات از اول با شما همراه بوده است. از همان سال ۱۳۲۶ که اولین کتابتان با همکاری عبدالله توکل منتشر شد و ناشرتان هم عمدتاً انتشارات معرفت بود.
سید حسینی: نه فقط کانون معرفت، بلکه سپهر و زوار هم بودند.

- از دهه ۳۰ و از ۱۳۳۲ به بعد، آیا تحوّل در نشر کتاب پدید نیامد و تعداد ناشران بیشتر نشد و چاپ کتاب تغییر نکرد؟

سید حسینی: چرا، جریانی پدید آمد که راجع به آن بارها در سخنرانی‌هایم صحبت کرده‌ام. قبل از سال ۱۳۲۰ که کتاب و مجله چندانی نبود. مثلاً تنها مجله‌ای که چشم را خیره می‌کرد، مجله راهنمای زندگی بود که رمانتیک بود و شعرهای دکتر مهدی حمیدی شیرازی را چاپ می‌کرد. بعد از رفتن رضاشاه و آمدن متفقین، درها باز شد و عده‌ای شروع کردند به ترجمه. حزب توده هم خیلی نظام یافته شروع به ترجمه کرد و در باز شدن چشمهای ما نقش مؤثری داشت. البته این حزب جز عده‌ای از نویسنده‌های خودی، به کس دیگری اجازه ورود به جرگه نویسندگی و مترجمی را نمی‌داد. مثلاً یادم می‌آید در همان دهه ۲۰، من و توکل یک روز به کانون معرفت گفتیم که بیا بیاید ۱۰۰ کتاب از ۱۰۰ نویسنده بزرگ را منتشر کنیم.

- این فکر از شما بود؟

سید حسینی: فکر من و توکل با هم بود. کانون معرفت هم گفت: فرهاد مشایخی کتابی از اسکار وایلد به من داده است، از آن شروع بکنم؟ گفتیم شروع کن تا بقیه را ما معرفی کنیم. دو کتاب بعدی از من و توکل بود. صد کتاب ادامه پیدا کرد. در خیابان شاه‌آباد جلوی یکی از دکه‌های کتابفروشی روزی ایستاده بودیم که یکی از جوانان هم سن و سالمان، که از سران حزب توده بود،

آمد و گفت: این کار را شما به دست معرفت داده‌اید به نام صد کتاب از صد نویسنده بزرگ؟ گفتیم چه طور مگر؟ گفت: مگر صد نویسنده بزرگ در دنیا پیدا می‌شود؟ توکل گفت: اختیار دارید، ده هزار نویسنده بزرگ هم در دنیا پیدا می‌شود. او گفت: ولی آنها که نویسنده نیستند. توکل پرسید: پس نویسنده کیست؟ گفت: فقط آنهایی که ما معرفی کرده‌ایم. می‌بینید؟ این دید حزب توده بود. احساس می‌شد که نوعی سانسور زیرزمینی و پنهان وجود دارد، ولی در کنار آن آدمهایی هم پیدا می‌شدند که نمی‌گفتند چیزی را چاپ نکنید. هم شعرهای هوشنگ ایرانی چاپ می‌شد، هم در کنارش آثار اسکار وایلد و آندره ژید ترجمه می‌شد، یا مثلاً ترجمه‌های رحمت الهی. در واقع ناآشنایی با ادبیات جهان بود که سبب می‌شد هراز چند گاهی، نویسنده‌ای یا کتابی مد روز شود. مثلاً مدتی اشتفان تسوایک مد می‌شد و مدتی فقط از او چاپ می‌کردند. حتی کسی بود که دو تا کتاب به اسم او چاپ زد، به نامهای لوند و رسوایی. این کتابها را به نام اشتفان تسوایک ساختند. و شاید جالب‌تر از این ماجرا این باشد که حسین مسعودی که تازه از لندن آمده بود کتابی را که نوشته بود و برای چاپ نزد ناشر برده بود و ناشر گفته بود رمان ایرانی خریداری ندارد، ترجمه کنید تا ما چاپ کنیم، مسعودی از ناشر پرسیده بود: از چه کسی ترجمه کنم؟ ناشر گفته بود: از اشتفان تسوایک. او هم رفت و همه اسمها را در کتابش عوض کرده و به نام زندگینامه تسوایک، به قلم خودش، به چاپ رساند.

- در آن فضا، که به قول شما نویسنده‌ای مد روز می‌شد، حزب توده چه نوع فضایی ایجاد می‌کرد و چه نوعی از ادبیات را ترویج و انتشار می‌داد؟

سید حسینی: دکه‌هایی در تهران وجود داشت که هم محل کتابفروشی بود و هم محل انتشاراتی، مثل محسنی سر چهار راه فردوسی، نادری، یا چمن‌آرا در شاه آباد رو به روی دکان زوّار که به حزب توده متعلق بود. دکه سپهر متعلق به حزب نبود، بلکه هوادار حزب بود. کار این دکه‌ها حساب شده بود. مثلاً حزب توده کتابی از ژان لافیت چاپ می‌کرد و از طریق این دکه‌ها توزیع و ترویج می‌شد؛ البته خود حزب توده هم از نویسندگان چپ دنیا، عده زیادی را نمی‌شناخت. چند نویسنده را نشان کرده بود و آثارشان را چاپ می‌کرد. تا اینکه ناگهان جک لندن مد شد و تعداد زیادی از کتابهای او ترجمه و منتشر و از طریق دکه‌های متعلق به حزب پخش شد.

- آیا پیشنهاد «صد کتاب از صد نویسنده» برای این بود که آن فضا بشکند و تنوع ادبی ایجاد شود؟

سید حسینی: بله، وقتی انتشار این مجموعه شروع شد، برای همه غیرعادی بود البته از صد

کتاب فقط حدود ۱۶ یا ۱۷ کتاب بیشتر چاپ نشد و کانون معرفت ادامه کار را رها کرد.

- چون سرمایه بر نمی گشت؟

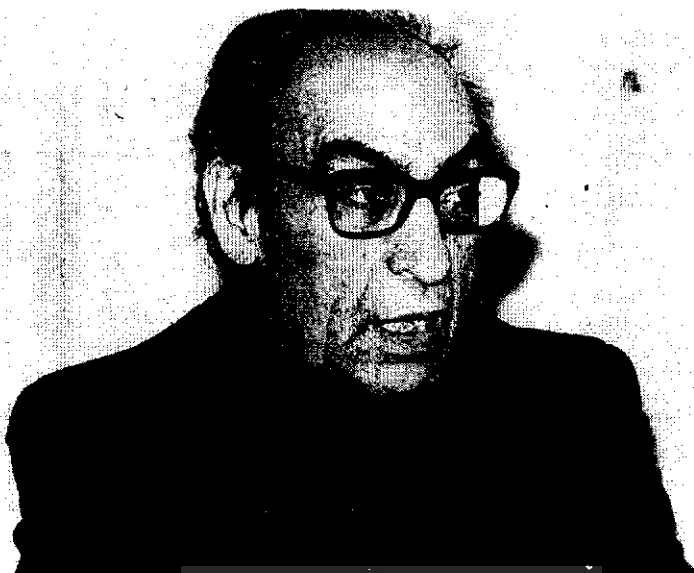
سید حسینی: معرفت کتابهایش را به صورت آبونمان می فروخت. او می توانست کتابهایی را جزو ادبیات جهان چاپ کند، ولی چون این کتابها تیراژ نداشت، به کار او لطمه می زد. جاده تنباکو، اثر ارسکین کالدول را که ترجمه کردم، معرفت قبلاً در مجموعه صد کتاب چاپ کرد، و بعد در قطع جیبی و با قیمتی ارزان انتشار داد.

- آقای مصطفی رحیمی شما در تکمیل گفته های آقای سید حسینی تذکر نکته ای را لازم می دانید؟

رحیمی: در تکمیل گفته ایشان چیزی به نظرم نمی رسد، جز اینکه بگویم بعد از ۱۳۲۰ و آن سکوت و بی کتابی و بی مجله ای که یکباره شکست، ما با کتابهای زیادی مواجه شدیم. آنچه در ابتدا، پیش از ۱۳۲۰ نظر مرا جلب کرد، کتابهای احمد کسروی بود و کتابهایی از شخصی به نام عطاءالله شهاب پور که اسمش را روی کتابهایش نمی نوشت و به جای آن می نوشت «بانی انجمن تبلیغات اسلامی». موضوع کتابهایش انطباق دادن اسلام با علوم قرن بیستم بود. در دهه ۲۰ کتابهای کسروی همچنان منتشر می شد و کتابهای حزب توده هم به بازار می آمد. آنچه بیش از همه برای من جالب بود، کتابهای ثوریک در آن فضای کاملاً ناشناخته بود. مانند کسی که وارد دریا شده باشد - فضایی هم مرطوب و هم عجیب - انگار پا به محیطی گذاشته بودم که بیرون رفتن از آن برایم بسیار مشکل بود. این فضا در من تأثیر گذاشت، و حالا که به آن فکر می کنم تأسف می خورم. به خودم می گویم نباید دنبال آن می رفتم، ولی آن جریان در آن زمان جاذبه ای داشت که نمی توانستم از تأثیر آن در امان بمانم. بدون اینکه هیچوقت عضو حزب توده شده باشم، یا با یکی از نویسندگان آن تماس مستقیم داشته باشم، دچار شیفتگی خواندن آثار آنها شده بودم.

- فکر نمی کنید که این فضا و جریان، جنبه جهانی داشته، مگر سارتر و دیگران زیر تأثیر این جاذبه نبودند؟

رحیمی: بله، سارتر همین کار را کرد، یا بسیاری از نویسندگان دیگر امروز فرانسه که حالا دارند کتابهایی دقیقاً ضد کمونیستی می نویسند. یکی از همین نویسندگان کسی است که کمونیستها را سزاوار محاکمه در محکمه ای نظیر نورنبرگ دانسته است. او، و خیل نویسندگان نظیر او، در



● رضا سید حسینی

جوانی عضو حزب کمونیست بودند و حالا برگشته‌اند. بخشی از این جریان جهانی بر من و امثال من حاکم شد. البته من همیشه می‌خواستم از آن بگریزم.

- در دوره‌ای که شما به آن اشاره می‌کنید، نشر ایدئولوژیک رواج داشت، دوره فعالیت حزبهای سیاسی بود و ظاهراً طبیعی است که هر حزب و جریانی انتشارات خاص خود را داشته باشد یا نشریات خودش را منتشر کند. نشر آزاد، نشر غیر ایدئولوژیک، نشر غیر وابسته به جریانهای سیاسی چه؟

سید حسینی: بله در این مورد معتقدم که بخصوص در آن زمان ناشری که ادبیات جهان را بشناسد مطلقاً وجود نداشت. در ایران، قبل از دهه ۱۳۲۰، ادبیات ایران فقط محدود می‌شد به دیوان شعرا یا بعضی متون ادبی که نویسندگانی مثل سعید نفیسی و نظایر او تصحیح و منتشر می‌کردند. تلقی از ادبیات این بود. صادق هدایت و علری و امثال اینها خوانندگان زیادی نداشتند.

- حوزه ادبیات فارسی به کنار. به هر حال این حوزه متعلق به خود ماست و به هر شکل همیشه نویسنده و خواننده خود را دارد. بیرون از این حوزه کدام ناشران در

پی نشر فعال بودند؟

سید حسینی: من هنوز هم معتقدم که ما هیچوقت ناشری نداشتیم که کتابشناس باشد، جز در مواردی استثنایی؛ و به همین دلیل ناشر نمی توانسته سفارش کتاب بدهد و به معنی امروزی فعال باشد؛ مترجمان بودند که پیشنهاد می دادند و نشر فعال و ناشر فعال می ساختند.

- مجلات چگونه؟ آیا مجلات هم تابع پدید آورندگان بودند.

سید حسینی: مجلات، مدیر داشتند و مدیران مجلات معمولاً صاحب نظر یا صاحب رأی بودند، برعکس ناشران. مثلاً حبیب یغمایی سلیقه خاص خود را داشت و در مجله یغما اعمال می کرد. دکتر خانلری هم سلیقه خاص خود را در سخن اعمال می کرد و بنابراین نویسندگان و مترجمان ناگزیر بودند از سیاق مجله پیروی کنند. در ۱۳۲۴ در اردبیل که اولین شماره مجله سخن را دیدم، انگار همه چیز مثل جرقه از آن ساطع می شد.

- آقای سید حسینی خود شما همکاریتان را با چه مجله هایی شروع کردید؟

سید حسینی: در دوره همکاری با عبدالله توکل، اتاقی در مجله عربها داشتیم که سلیم طاهری هم با ما زندگی می کرد. هر سه از اردبیل آمده بودیم. در اردبیل که بودم، به مجله جودت مطلب می دادم. به تهران که آمدم توکل مرا به مجله صبا معرفی کرد. صبا در آن زمان مجله بسیار سنگینی بود و ابوالقاسم پاینده سردبیر آن آدمی بسیار متین، فاضل، عربی دان و مترجم نهج الفصاحه و قرآن بود و اولین کسی که با شیطنت های خاص خودش ایرادهای نوشته های ما را می گرفت و ما را دست می انداخت و بعد از او دکتر پرویز خانلری بود که نقش بسیار مؤثری در زندگی من به جا گذاشته است.

- پس به نظر شما بین مدیریت نشر و مدیریت مجله تفاوت اساسی وجود دارد؟

سید حسینی: بله حتماً.

- و به نظر شما و به قول امروزی ها مدیریت مجله می توانسته مدیریتی روشنفکرانه

باشد و بستر ساز، در حالی که نشر این گونه نبوده است؟

سید حسینی: به نظر من نشر امروز ما حتی از گذشته هم بدتر شده و کم کم دارد به نوعی تجارت تبدیل می شود.

- به نظر شما تحول در نشر از چه زمانی شروع شد و از دید شما به عنوان پدید آورنده چه زمانی احساس شد که می‌توان کتاب را ترجمه و منتشر کرد؟
سید حسینی: به گمان من تحول در نشر کتاب با ناشران سیاسی و جریانهای حزبی شروع شد. آنها پشت سر هم کتاب منتشر و در واقع موج و جریانی در نشر ایجاد می‌کردند.

- ناشران حزبی به طور کلی؟ یعنی هم نیروهای ملی و هم نیروهای چپی و مذهبی؟
سید حسینی: بله، گروههای ملی هم شروع به ترجمه و انتشار کتابهای مهمی چون آثار مونتسکیو و ژان ژاک روسو، نظیر روح القوانين و قرارداد اجتماعی کردند. مثلاً ترجمه‌های مهندس زیورک‌زاده و سرهنگ مهتدی از این دست بود.

- ولی بیشتر چپ حاکم بود؟

سید حسینی: بله تحول دیگر در نشر با نیل شروع شد، یعنی از ۱۳۳۴ به بعد. یکی از کارهایی که من سالها می‌کردم و هنوز کسی نمی‌داند، این است که در مجله امید ایران کار می‌کردم و با نام مستعار چیز می‌نوشتم. مدیریت مجله با صفی‌پور بود و سردبیر نداشت. در همان اوان نجفی و عظیمی و آل رسول آمدند و انتشارات نیل را تشکیل دادند و ما هم دور آنها جمع شدیم. هر سه با هم رفیق بودند و ما هم که از دوستانشان بودیم به پیشنهاد ایشان قدم در راه ترجمه آثار کاملاً جدید و بی‌سابقه‌ای گذاشتیم.

۱۶۰

- اندیشه اصلی چه بود؟

سید حسینی: آشنا کردن مردم با ادبیات جهان. یک کار فرهنگی کاملاً جدی.

- آقای عظیمی هم با ادبیات جهان آشنا بود؟

سید حسینی: او هم معلم بود و هم به دوستان اعتماد کامل داشت، ولی هدفش سرمایه‌گذاری بود. وقتی این جمع پراکنده شد، او گرفتار دیگران شد. سرمایه او از دیگر شرکا بیشتر بود.

- آقای آل رسول چه طور، آیا او هم با ادبیات جهان آشنا بود؟

سید حسینی: بله، حتماً تا حدودی آشنا بود، ولی مهره اصلی ابوالحسن نجفی بود. وقتی یکی دو کتاب از دیگران گرفتند و چاپ کردند، در مجله امید ایران مطلبی نوشتیم درباره یکی از کتابهایی که این جمع منتشر کرده بودند. در آنجا نوشتم که نیل اولین ناشر است که کتابها را با متن

تطبیق می‌کند و به اصطلاح امروز «ویراستاری» می‌کند. البته در آن زمان «ویراستاری» در کار نبود. کتاب را با متن تطبیق می‌دادند، لغزشهای زبانی را تصحیح می‌کردند و ترجمه مطمئن انتشار می‌دادند. این مطلب در همه جا پیچید.

- شما قبلاً با ابوالحسن نجفی آشنا بودید؟

سید حسینی: بله نجفی همکلاس توکل بود و ما از طریق توکل با هم رفیق شده بودیم و من تا مدتها در این جمع اصفهانی‌ها تنها ترک زبان بودم.

- آقای رحیمی آیا شما هم با آقای نجفی از قبل آشنا بودید؟

رحیمی: بله، ما از قبل آشنا بودیم، چون ایشان اصفهانی است و من هم در اصفهان بودم و از آنجا دوستان صمیمی شدیم.

- آغاز فعالیت نیل چه تأثیری در شما گذاشت؟

رحیمی: به نظر من کاملاً مشهود و محسوس بود که دوره تازه‌ای شروع شده است. کتابها به گونه‌ای ملموس تغییر کرده بودند و نقش رضا سیدحسینی در انتشار آثار ادبی جدید واقعاً برای من جالب توجه بود، همچنین کتابی از دکتر میتر.

- حرکت نیل در شما انگیزه‌های برای نشر ایجاد کرد؟

رحیمی: خیر، در آن وقت برای نشر کتاب انگیزه‌ای نداشتم، یعنی پولش را نداشتم.

- هیچ ناشری نبود که در شما انگیزه ایجاد کند؟

رحیمی: خیر، فقط تحسین‌کننده و خواننده این گونه کتابها بودم، در فکر نشر اصلاً نبودم.

- ولی شما در انتشارات نیل کتاب دارید!

رحیمی: بله، مربوط به دهه ۴۰ است، یعنی دوره‌ای که چند سال از فعالیت نیل گذشته بود.

- آقای سید حسینی مکتب‌های ادبی را به شما سفارش دادند یا به صرافت خودتان

نوشتید؟

انتقاد

مکتب

آذر ماه ۱۳۳۴

درباره:

پدران و فرزندان (تورگنتف)
روبنسن گروزگه (دانیل دنر)

«سرود گریس»، «نامه شب باری»، «کلی شکرها»، «دو چای و رند»، «دن
سازری»، «کلی صحرای آریحا طوق»، «داغ نند»، «السا که می از وصال»،
«جمهورین الاطون»، «داستان پلر»، «مادر و بچه»، «لاله کعبه».



انتشارات نیل

نشانه انتشارات نیل

۱۶۲

سید حسینی: از قبل در فکر تنظیم این کتاب بودم. در آن زمان آل رسول با مجله فرهنگ نو همکاری می‌کرد و گویا در یکی دو شماره از این مجله بخشهایی از کتاب را چاپ کردم و می‌خواستم بقیه را هم منظم کنم و در مجله به چاپ برسانم. البته این کتاب در ابتدا بیش از ۱۵۰ صفحه نبود و حالا به صورت کتابی دو جلدی در هزار و دویست صفحه در آمده است.

- آقای نجفی آن را ویرایش کردند؟

سید حسینی: در چاپ اول نه. در چاپ دوم یا سوم بود که به اروپا رفتم و فصل «سوررئالیسم» را او نوشت و به کتاب افزود، که البته در چاپ جدید آن را حذف کردم و سوررئالیسم جدیدی در ۱۸۰ صفحه نوشتم و به جای مطلب قبلی گذاشتم.

- انتشارات نیل مجله‌ای به نام انتقاد کتاب چاپ می‌کرد که هر دوی شما در آن مطلب دارید، این مجله بر نسل ما تأثیر بسیار عمیقی گذاشت. کم و کیف این مجله چگونه بود؟

سید حسینی: مطالب این مجله در واقع حاصل محافل ما بود. یعنی همگی دور هم جمع می‌شدیم و درباره کتابی که به تازگی چاپ شده بود بحث می‌کردیم و هر کس عقیده‌اش را به

جمع منتقل می‌کرد. نقدها، بررسی‌ها، اظهار نظرها و نوشته‌ها از این محافل زاده می‌شد.

- محفل مرتب ادبی بود؟

سید حسینی: بیشتر محفل کافه‌ای یا خانه‌ای بود. ما معمولاً دور هم جمع می‌شدیم، مثل امروز نبود که مهمانی دادن و مهمانی رفتن کار سختی باشد. همگی در خانه یکی از افراد جمع می‌شدیم یا به کافه‌ای برای شام می‌رفتیم و درباره کتاب بحث ادبی می‌کردیم. مثلاً یادم می‌آید که در دهه ۳۰ وقتی فریدون رهنما از خارج آمد، ما دستور زبان میرزا عبدالعظیم خان قریب را خوانده بودیم و فکر کردیم فعل حتماً باید در آخر جمله باشد. رهنما آمد و گفت آقایان شما مجبور نیستید فعل را همیشه در آخر جمله بیاورید. فعل را می‌توانید در ابتدا یا در وسط جمله هم به کار ببرید. جای فعل در جمله به معنایی که از جمله در نظر است یا تأثیری که باید بگذارد، بستگی دارد. مثلاً ما از تجربه‌های بسیاری از واعظان منبری که تحصیلات حوزه‌ای داشتند و برای تأثیرگذاری با اجزای کلام ور می‌رفتند، بی‌اطلاع بودیم یا توجهی به آن نمی‌کردیم. در واقع مردم هم، جز کسانی که تحصیلات قدیمی داشتند، از امکانات زبان فارسی زیاد استفاده نمی‌کردند. عبدالرحمن فرامرزی سردبیر کیهان، با نثر شیوایش می‌توانست چنان مقالات موثری بنویسد، چون در تحصیلات قدیمه، معانی و بیان خواننده بود و می‌دانست با ظرایف زبانی چه کند، ولی ما نه. در مدارس جدید ما هم اعتنایی به دستور زبان فارسی نمی‌شد. نه زبان صحیح را تدریس می‌کردند و نه دستور زبان را. حتی زبانهای خارجی را هم خیلی بد یاد می‌دادند و در واقع ما با بدبختی و فلاکت درس می‌خواندیم. به هر حال دور هم که جمع می‌شدیم راجع به این مسائل صحبت می‌کردیم و از حاصل این بحثها در نقد کتاب استفاده می‌کردیم. گاهی هم اختلاف نظرها بالا می‌گرفت و دامنه‌اش به مطبوعات کشیده می‌شد و جنجالهای ادبی به راه می‌افتاد. شاید برخی از این جنجالها را بتوانید در مجله سخن ببینید.

- شما هم مدتی سردبیر سخن بودید؟

سید حسینی: بله، سالیان متعدد یعنی سردبیر یدکی بودم.

- سردبیر یدکی یعنی چه؟

سید حسینی: هر وقت به فرنگستان می‌رفتم، سردبیر دیگری به جای من می‌آمد، و وقتی برمی‌گشتم دوباره سردبیر می‌شدم. یا دکتر خانلری صاحب امتیاز و مدیر سخن برای مدتی مأموریت سردبیری سخن علمی را به من داد و علیرضا حیدری مسؤول سخن ادبی شد.

- سردبیرها چه کسانی بودند؟

سید حسینی: در سالهای اولیه دکتر خانلری و تورج فرازمنند سردبیری را به عهده داشتند. در دوره‌های سوم و چهارم حسن هنرمندی سردبیر بود، بعد از او ابوالحسن نجفی تا دوره ششم سردبیر بود. ابوالحسن نجفی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در یکی از مهمانی‌های سخن، که در ضمن در این مهمانی‌ها تئاتر و نقالی هم اجرا می‌شد، مرا به دکتر خانلری معرفی کرد. او هم پذیرفت در مدتی که نجفی در خارج از ایران است من سردبیر باشم. کارم را شروع کردم و ماهیانه ۲۰۰ تومان از سخن حقوق می‌گرفتم. فقط به سردبیر حقوق می‌دادند و به دیگران حقوقی تعلق نمی‌گرفت. مدتی در ایران نبودم و در این مدت پس از من محمود کیانوش سردبیر شد. آخرین سردبیر هم هوشنگ طاهری بود که ذوق نقد هنری داشت و تا آخر حیات سخن سرکار بود.

- به این دلیل به حاشیه رفتیم و به مجله سخن پرداختیم که فضاهاى روشنفکری آن به انتقاد کتاب مربوط می‌شد. و اگر موافق‌اید به سر موضوع اصلی خودمان، انتقاد کتاب، برگردیم. آقای رحیمی نظر شما راجع به انتقاد کتاب چیست؟

رحیمی: ابتکاری که در انتقاد کتاب به خرج دادند، چاپ یک مجله ۱۶ صفحه‌ای کوچک بود که امتیازی نداشت و به صورت ضمیمه کتاب در می‌آمد و تا آن زمان این کار کاملاً بی‌سابقه بود. حکومت هم از چاپ آن جلوگیری نکرد و بنابراین ادامه پیدا کرد.

۱۶۴

- آیا این ترفندی بود برای فرار از امتیاز؟

رحیمی: دقیقاً. یکبار پیغام فرستادند که اگر به همین صورت ادامه داشته باشد، امتیاز رسمی هم خواهیم داد، ولی چون کار بدون دردسر ادامه داشت، کسی احتیاج به کسب امتیاز احساس نمی‌کرد. یادم می‌آید که در زمان مدیریت آقای سیدحسینی، نقد مفصلی هم من بر مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، کتاب شاهرخ مسکوب نوشتم. چند گاهی هم این مجله را من و آقای جهانگیر منصور با هم اداره می‌کردیم، تا اینکه انتشارش متوقف شد.

- آقای رحیمی، مثل اینکه شما ناشر هم بوده‌اید و گویا کتاب خودتان را خودتان منتشر کرده‌اید.

رحیمی: ماجرابی دارد، اجازه بدهید خلاصه‌اش را عرض کنم. در دوره تحصیل در دبیرستان، شروع کردم به شعر گفتن و شعرهای بسیار آبی می‌گفتم که بعضی از معلمین می‌پسندیدند و

تشویق هم می‌کردند. همین تشویق‌ها موجب شد که کتاب کوچکی از شعرهای احساساتیم را منتشر کنم، به اسم بهشت گمشده. این کتاب در سال ۱۳۲۸ منتشر شد و با اینکه می‌دانستم میلتون کتابی به این نام دارد، ولی هوس کردم و اسم کتابم را بهشت گمشده گذاشتم. ناشر این کتاب خودم بودم و همان طور که انتظار می‌رفت با شکست کامل روبرو شد و سه ماه حقوقم از بین رفت. بعدها در ۱۳۴۶ باز هم کتاب شعری به نام شب منتشر کردم، ولی این بار با اسم مستعار. این مجموعه بهتر از کتاب اول بود، ولی اثری هنری همسنگ شعر آن زمان نبود. کم‌کم دست از شاعری و ناشری برداشتم تا اینکه زد و دکتر خانلری وزیر شد. باز هم شعرسست دیگری به نام «بازگشت عقاب» گفتم. این شعر خیلی سرزبانها افتاد و برای دکتر خانلری هم فرستادم و او هم آن را لایند به گوشه‌ای پرتاب کرد. در آنوقت در شهر کرد قاضی بودم.

بعد از اینکه به تهران آمدم مایل بودم در جمع دوستانان سخن شرکت کنم، ولی همین شعر را مانع حس می‌کردم، تا بالاخره دل به دریا زدم و رفتم و اتفاقاً با چهره پذیرای خانلری روبرو شدم و دوباره شعر گفتم و چند تا از شعرهایم هم مورد پسند او واقع شد و در سخن به چاپ رسید. چاپ شعرم در سخن مرا راضی کرد ولی به نشر شعر پایان دادم و شاعری را هم فراموش کردم و به کارهای دیگر پرداختم.

- آقای رحیمی شما با کدام ناشران حشر و نشر داشتید؟

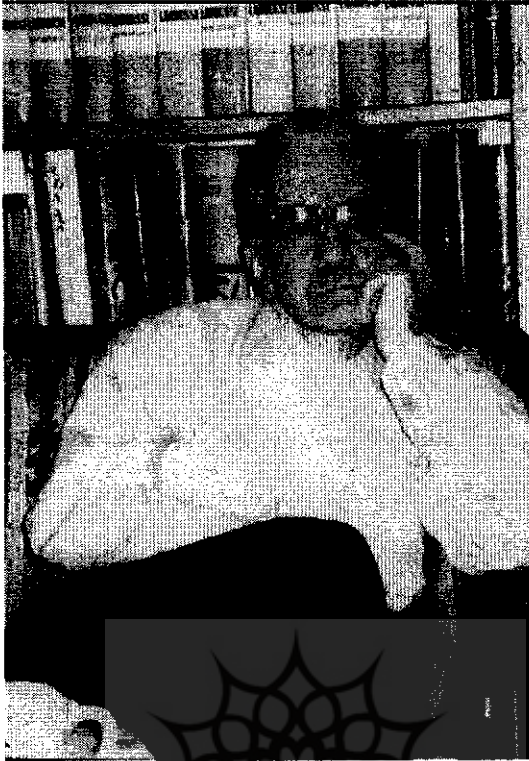
رحیمی: اول با نیل در زمانی که آقایان محسن بخشی و جهانگیر منصور در آن فعالیت داشتند. در زمانی که کتابهای نیل نشر می‌شد، من در شهرکرد قاضی بودم و وقتی برای مرخصی به تهران می‌آمدم، یگراست می‌رفتم سراغ نیل. مغازه کوچکی بود مقابل چاپخانه مجلس. در آنجا با آل رسول آشنا شدم. البته به کتابفروشی‌های دیگر مثل امیرکبیر هم می‌رفتم ولی با کسی آشنا نبودم.

- آقای سیدحسینی شما با کدام ناشران حشر و نشر داشتید؟

سید حسینی: من و توکل که با هم زندگی کردیم، با زواژ آشنا بودیم، به گورخای هم سر می‌زدیم، ولی همانطور که گفتم کارمان را با معرفت شروع کرده بودیم.

- بعضی از ناشران می‌گویند که شما مشاور خوبی برای آنها بودید و در معرفی نویسنده و مترجم به آنها کمک می‌کردید.

سید حسینی: بنده مشاور رایگان خیلی‌ها بودم و اساساً زندگی‌م را در این راه گذاشته بودم.



- یکی از ناشران بساطی گفته است که «توکل و سید حسینی کاشفان ما بوده‌اند»
 سید حسینی: من به بعضی از ناشران بساطی علاقه داشتم و اصرار هم داشتم که کارشان را
 گسترش بدهند و صاحب مغازه بشوند.

- این دسته چه ویژگی‌هایی داشتند؟

سید حسینی: وقتی می‌رفتم از آنها کتاب بخرم، می‌دیدم به کار کتاب عشق می‌ورزند و در
 همان کنار خیابان کار می‌کنند. می‌گفتم مغازه‌ای بگیرید و کار کتاب را با دست و بال بازتری ادامه
 دهید.

- از آنها حق الترجمه نمی‌گرفتید؟

سید حسینی: چرا، مقدار مختصری می‌گرفتم. به جواد متین که ناشر بساطی بود، کتاب
 پیروزی فکر را دادم. یکی دو چاپ هم پولم را گرفتم، اما در چاپهای متوالی بعدی پولی مطالبه
 نکردم. این کتاب ۲۰ تا ۳۰ بار تجدید چاپ شد. بعدها که وضع مالی‌ام بد شد در این کتاب
 تجدید نظر کردم و مطالبی به آن افزودم و از بابت هر چاپ ۱۰ درصد گرفتم.

- آقای سید حسینی، خوارزمی ناشر عمده آثار شماست، آیا ممکن است درباره

همکاریتان با خوارزمی و علت‌های آن اطلاعاتی به ما بدهید؟

سید حسینی: دوستی من و علیرضا حیدری، مدیر خوارزمی، از مجله سخن شروع شد. پس از آن حیدری با دکتر سید حسین نصر در انتشارات دانشگاه صنعتی همکار شد. دوره همکاری علیرضا حیدری با مجله سخن به اعتقاد من، از درخشانترین دوره‌های کاری او و نیز دوره‌های رونق سخن است. بی‌گمان تمام ۲۰۰ تومان حقوقش را فقط کرایه می‌داد تا مقالات را از این و آن بگیرد و برای مجله آماده کند.

- برای شما چه چطور ناشری بود؟

سید حسینی: خیلی خوب. از وقتی او در خوارزمی شروع به کار کرد، ما تقریباً همه کتابهای این ناشر را می‌خریدیم. به نظر من خواندن آثاری که خوارزمی منتشر می‌کرد، برای روشنفکر شدن کافی بود. حتی الان که خوارزمی کمی عقب مانده است، باز هم ناشر پیشروی است. او چون با بزرگان علم و ادب و اندیشه حشر و نشر داشت، مثلاً با دکتر یحیی مهدوی، منوچهر بزرگمهر، مجتبی مینوی و دیگران، بنابراین کتابهای وزین و سنگینی چاپ می‌کرد و ما انتظار نداشتیم کتاب ما را هم چاپ کند. حتی در جایی نوشته‌ام که ترجمه ضد خاطرات محصول شور و شوق دو آدم جاه‌طلب بود: ایرج گرگین، که آن روزها مدیر مجله تماشا بود و علیرضا حیدری مدیر خوارزمی. گرگین روزی اصل کتاب ضد خاطرات را به من داد و گفت ترجمه کن تا به صورت پاورقی در تماشا چاپ کنیم. گفتم این کتاب پاورقی نیست. او هم کتاب را داد به دکتر وهاب‌زاده که از افسران سابق توده‌ای بود. او حدود صد صفحه‌ای ترجمه کرد، اما کتاب دو اشکال عمده داشت: یکی اینکه زور می‌برد و ترجمه‌اش کار آسانی نبود؛ دیگر اینکه در جایی مالروبه حزب کمونیست بد می‌گفت و مرحوم وهاب‌زاده به اینجا که رسید آن را زمین گذاشت و گفت دیگر ترجمه نمی‌کنم. زبان آندره مالرو شوخی بردار نیست. گرگین دوباره به من تلفن زد که ماجرا از این قرار است. گفتم من که گفتم بودم ترجمه نمی‌کنم. در آن زمان کارمند تلویزیون بودم و ناگهان روزی رئیس تلویزیون تلفن زد و گفت ترجمه این کتاب را ادامه بده. جاه‌طلبی ایرج گرگین تا این حد بود که برای چاپ مطلبی در تماشا به رضا قطبی متوسل شده بود. دومی علیرضا حیدری بود؛ البته اصطلاح بلند پرواز صحیح‌تر از جاه‌طلب است و هیچ معنای منفی هم ندارد. به هر تقدیر ناچار شدم ترجمه کتاب را شروع کنم. ترجمه با هزار مشکل پیش می‌رفت، اما به کار خودم اطمینان نداشتیم تا اینکه روزی حیدری گفت اگر من ابوالحسن نجفی را وادارم با شما همکاری کند، خیالت راحت می‌شود؟ گفتم از خدا می‌خواهم. من و ابوالحسن نجفی

می‌نشستیم و با هم ترجمه می‌کردیم. صد صفحه اول را با مشورت هم و در کنار هم ترجمه کردیم. صد صفحه که تمام شد، نجفی گفت دیگر من در خانه کار می‌کنم چون متن شما را در دست دارم. نجفی شرافتی خاص به خرج داد که فوق‌العاده بود. متن مرا می‌گذاشت کنار و اصلاً به آن نگاه نمی‌کرد. خودش ترجمه می‌کرد و بعد، از ترجمه خودش و ترجمه من یک متن سوم در می‌آورد به من می‌داد که نظر نهایی را بدهم. هفته‌ای یک بار هم در جمع دوستان، او ترجمه را می‌خواند و حاضران نظر می‌دادند و گاهی از پیشنهادهای آنها هم استفاده می‌کردیم.

- پس زبان نهایی ترجمه، زبان شماست؟

سید حسینی: زبان را در جریان ترجمه پیدا کرده بودم.

- زبان آقای نجفی با زبان شما تطبیق می‌کرد؟

سید حسینی: دقت ابوالحسن نجفی فوق‌العاده است.

- زبان امید هم مثل زبان ضد خاطرات است؟

سید حسینی: زبان ترجمه امید هم همین است. امید را به تنهایی ترجمه کردم و سعی کردم با همان دقت ضد خاطرات از کار در آید.

- به سهم خود تجربه تازه‌ای در کار نشر است که ناشر ترجمه کتاب را پیشنهاد کند، همکار را هم پیشنهاد کند و مدام پی‌گیر کار هم باشد. چنین ناشری نیروی محرک وارد می‌کند که عامل مهمی در نشر است.

سید حسینی: مسأله‌ای شخصیتی است. این موارد کم پیدا می‌شود. در انتشارات نیل و زمان هم از این قبیل کارها می‌شد. ما خیلی چیزها را پیشنهاد می‌کردیم و دنباله‌اش را هم می‌گرفتیم. در حقیقت باید این نکته را یاد آور شوم قبل از اینکه سلیقه علیرضا حیدری کلاسیک شود، دوره کارهای خوارزمی بسیار درخشان است.

- آقای رحیمی کارهای شما نشان می‌دهد که با تعدادی خرده ناشر همکاری می‌کردید،

ناشرانی که فقط یک کتاب از شما چاپ کرده‌اند و بس. چند تا از این ناشران داشتید؟ رحیمی: گمان نمی‌کنم تعدادشان خیلی زیاد باشد، ولی چون بعضی‌ها کتاب را بد چاپ می‌کردند، کاغذ بد، حروف بد، بی‌سلیقه‌گی و از این قبیل چیزها، همکاری ادامه پیدا نمی‌کرد. اولین مجموعه مقالات مرا ناشر بسیار تازه کاری چاپ کرد، بسیار بد، چاپ و جلد و کاغذ بد.

بنابراین چاپ دوم آن را به ناشر دیگری دادم و اولی هم چون می دانست که تقصیر کرده است اعتراض نکرد. ولی فرمایش شما درست است که من کتابهایم را به ناشران مختلف می دادم چون تا مدتها از کتابهای من خوب استقبال می شد و داوطلب نشر زیاد بود.

- بهترین ناشری که داشتید؟ کیست؟

رحیمی: متعدد بودند. به ترتیب زمانی: مروارید، نیل، زمان (در مدت تصدی جهانگیر منصور)، امیرکبیر، آگاه (با تصدی محسن بخشی) و آخر سر نیلوفر و دیگر ناشری که اسمش را حالا به خاطر نمی آورم.

- چرا نیلوفر از نظر شما ناشر خوبی است؟

رحیمی: آقای کریمی مدیر انتشارات نیلوفر شخصی فوق العاده نجیب، فعال و خوش حسابی است، و گمان می کنم این خصوصیات برای اینکه ناشری را خوب جلوه دهد کافی است، اضافه بر آن، مردی مؤدب و مهربان و برای من در حکم دوست است، نه ناشر.

- پس چرا نشر کتابهایتان را با نیلوفر (آقای کریمی) ادامه ندادید؟

رحیمی: دو کتابی که من راجع به شوروی نوشتم با استقبال روبرو نشد و شکست خورد، اما آقای کریمی هیچ گاه این شکست سخت را به روی من نیاورد، و من هم نخواستم با کتابهایم همچنان او را متضرر کنم.

- آقای سیدحسینی شما که کارهای موفق زیاد داشته اید، چرا همکاری با ناشران موفق را ادامه نداده اید؟

سید حسینی: از ده سال پیش که کار فرهنگ آثار شروع شد، دیگر مجالی برای کارهای دیگر پیدا نکردم. نزدیک به ده کتاب ناتمام الآن در خانه دارم که فرصت نمی کنم آنها را به پایان برسانم. تاریخ رمان مدرن را با خوارزمی قرارداد بسته ام، چشم انداز ادبیات جهان را با انتشارات سروش و چند کتاب دیگر، اما مجال نیست.

- از دیدگاه پدید آورنده، نه ناشر، اوضاع کنونی نشر را چگونه می بینید؟

سید حسینی: در کار نشر اطلاعات و سواد و عشق باید همراه باشند. در کنار آن عوامل دیگری هم وجود دارد که عده ای را برای نشر تجارتي آماده می سازد. نتیجه این شده است که امروزه ما حدود ۴۰۰۰ ناشر داریم، اما سالی ۴۰۰۰ کتاب خوب نداریم. اگر هر کدام از این ناشران فقط یک کتاب حسابی در سال منتشر کنند، تحوّل بزرگ در جامعه رخ خواهد داد.

سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز

همکاران این شماره

امیرسخن آرتین پور - هوشنگ پیر نظر - جلال الدین توالت
 هاشم تهاورد - علیرضا حدادی - پرویز لائل خاخری
 سروش ذکاء - عزت‌الله واسع - مصطفی رحیمی
 بهرام صادقی - محمود صانعی - ن. فردوس

خرداد ۱۳۳۰

۲۵ ریال

۱۷۰

- بسیاری از نسبتها از بین رفته است و نسبت ناشران با پخشگران و کتابفروشان به هم خورده و مشکل تازه‌ای در جامعه به وجود آمده است.

سید حسینی: بله، بی‌انصافی در پخش و توزیع کتاب کاملاً محسوس است، حتی وقتی که چند ناشر با هم جمع می‌شوند مرکز پخش ایجاد کنند، باز هم حاضر نیستند غیر از کتابهای خودشان کتاب دیگری در شبکه توزیع آنها پخش شود. اوایل می‌گفتند مشکل از پخش است و اگر توزیع و پخش سر و سامان بگیرد، مشکل کتاب حل می‌شود. به روزهایی فکر می‌کنم که کتابمان را به دست می‌گرفتیم و خودمان پخش می‌کردیم و بعد از مدتی به کتابفروشی‌ها سر می‌زدیم و پول هر تعدادی را که فروخته بودند می‌گرفتیم.

- آن دوره دوره معینی بود با خوانندگان محدود. شهر تهران به تنهایی در حال حاضر درندشتی است که چند شبکه گسترده هم از پس آن بر نمی‌آید، تا چه رسد به سراسر کشور. سمیناری در زمینه پخش کتاب در اتحادیه ناشران برگزار شده و پخشگران هم بسیاری از مسائل و مشکلاتشان را گفتند که حتی برای افراد وارد و با تجربه تازگی داشت.

سید حسینی: اگر بی‌انصافی کرده‌ام، معذرت می‌خواهم، حتماً شما که بیشتر در جریان هستید

بہتر به امور واقفید. به هر حال این تصور عمومی دربارهٔ پخش شایع است که پخش کتاب در ایران فاسد و بازیچهٔ باند بازی و دستہ بندی است.

- این تصور را شما از دور دارید، ولی وقتی وارد می‌شوید و بررسی می‌کنید، به کوهی از مشکلات و معضلات آنها برخورد می‌کنید. در میان پخشگران افراد علاقه‌مندی هستند که پولهای کلانی از آنها بلعیده شده است، چکها و سفته‌های فراوانی که برگشت خورده و کتابهایی که حیف و میل یا بلا استفاده شده است. در واقع اقتصاد بیمار، تمام قسمتهایش بیمار است، ولی با این وصف در صدد تغییر دادن عقیدهٔ شما نیستیم. اگر موافق هستید از این بحث خارج شویم و بپردازیم به گروهها و جریانهای ادبی. جز گروه سخن، با چه گروههای دیگری آمد و شد داشتید؟ سید حسینی: گروه رسمی تر از گروههای دیگر بود و من و دکتر رحیمی جزو گروههایی بودیم که همیشه در میهمانی‌هایی که در منزل دوستان بر پا می‌شد، دور هم جمع می‌شدیم. کسی که به طور مرتب در بیشتر این دیدارها حضور داشت جلال‌آل احمد بود. ماجرای را بگویم: وقتی به او گفتم که کتاب طاعون را ترجمه می‌کنم گفت که این کار را نکنم، چون گمان می‌کرد این کتاب دربارهٔ ماشینسیم است. گفتم آقای آل احمد این طور نیست، دقیق‌تر بخوانید؛ او هم آدم منصفی بود، رفت و دوباره خواند و بار بعد گفت: رئیس شما حق داشتید، ترجمه کنید. دستور می‌داد چه کار نکنید و چه کار نکنید؛ شخصیت‌اش این طور بود. همیشه از دیگران می‌خواست کار کنند و چنین و چنان کنند. گذشته از آل احمد، داریوش آشوری و ابوالحسن نجفی هم در مهمانی‌ها بودند. گاهی حتی ۳۰ تا ۴۰ نفر برای شام در منزل یکی جمع می‌شدیم.

- گرایش این جمع شما بیشتر به چه حوزه‌ای بود؟

سید حسینی: کمی ادبی - فلسفی بود. محفل دیگری بود، که آن هم از سخن سرچشمه گرفته بود، متشکل از دکتر امیرحسین جهانبگلو، نجف دریابندری و سیداحمد فرید و چند نفر دیگر که معمولاً در خانهٔ جهانبگلو و گاهی نیز در دفتر مجلهٔ سخن تشکیل می‌شد.

- اعضای ثابت گروه شما در طول این سالها چه کسانی بودند؟

سید حسینی: جلال آل احمد، داریوش آشوری، ابوالحسن نجفی، عبدالحسن آل رسول و مصطفی رحیمی.

- آل احمد با خانم دانشور می‌آمد؟

سید حسینی: این جلسات اغلب مردانه بود و او هم تنها می‌آمد.

- این جلسات فلسفی بود یا ادبی؟

سید حسینی: در بحث‌های فلسفی عده دیگری می‌آمدند، مثلاً سید عبدالله انوار که درگیری او با کمونیست‌ها دیدنی بود. در آن زمان، فضا چپ زده بود و سید عبدالله انوار از فلسفه اسلامی دفاع می‌کرد. این جلسات برای این بود که هر کسی حرفهایش را راحت‌تر و آزادانه‌تر بزند. بعد کانون نویسندگان تشکیل شد، آل احمد اصرار داشت که در جلسات کانون هر کس حرفهایش را بزند و چیزی به دیگران یاد بدهد. در این محافل اغلب آخرین اطلاعات، چه ادبی، فلسفی، هنری یا سیاسی مبادله می‌شد.

- آیا این محافل روشنفکری لزوماً در حاشیه نشریه‌های ادبی شکل می‌گرفت؟

سید حسینی: گمان می‌کنم نشریه ادبی بود که سر از محافل روشنفکری در می‌آورد. مثل کیهان ماه که جلال منتشر کرد.

- ولی به هر حال به نوعی با نشر و ناشر مرتبط می‌شد؟

سید حسینی: محرک اصلی، خود همین محافل بود. جلال آل احمد در این جلسات خودش پیشنهاد می‌کرد، و اگر کسی خودش کاری را انجام داده بود، به طرزی عجیب دچار هیجان می‌شد. غلامحسین ساعدی هم خیلی پرشور بود. برای مثال وقتی کتاب طاعون را ترجمه می‌کردم، به همسرم گفتم بیایید با هم توطئه‌ای بکنیم که هر هفته از رضا ۲۰ صفحه تحویل بگیریم و من بپریم در مطب خیابان دلگشا نگه دارم. او به طور مرتب سر می‌زد و اگر ترجمه را نمی‌دادم، قشقرق به پا می‌کرد.

- واقعاً انتشار کتاب حادثه تلقی می‌شد؟

سید حسینی: بله تقریباً.

- می‌توانید به طور مشخص از کتابهایی نام ببرید که حاصل این محافل باشند؟

سید حسینی: غالب کتابهای انتشارات نیل محصول این محافل بود، مثلاً عزاداران بیل، ترجمه‌هایی که از ده رمان بزرگ دنیا شد، باباگوریو، دن کیشوت و خیلی کتابهای دیگر. به گمانم

این محافل آنقدر در فعالیت‌های ما نقش داشت که هیچ کتابی روی زمین نمی‌ماند و در ضمن راجع به هر یک از این کتابها چند ماندگار نوشته شده است که حاصل همین محافل است. هنوز اگر بخواهیم کاری از ساعدی منتشر کنیم، به نقدهای آل احمد، مسکوب یا نویسندگان مطرح دیگر مراجعه می‌کنیم که درباره ساعدی نوشته شده است. در باب نشر کتاب این نکته را باید در نظر داشت که یکی از علل اصلی بی‌توجهی مردم به نشر، ناآشنایی، تردید یا بی‌اعتمادی آنها به کتاب است، زیرا کتاب را درست نمی‌شناسند. در سخن نقدهای روشنگر و مؤثری درباره کتاب نوشته می‌شد. مثلاً شما نقد جانانه نجف دریابندری از شوهر آهو خاتم را در نظر بگیرید. نقد نجف بود که ارزشهای این کتاب را به جامعه معرفی کرد و شوهر آهو خانم را به کتابی معروف و خواندنی تبدیل کرد.

- راهنمای کتاب چه، که آقای رحیمی در آن مطلب دارند؟

سید حسینی: این مجله باب طبع خواننده جوان نبود ولی سخن، انتقاد کتاب و آرش چرا.

- آقای رحیمی نظر شما در خصوص این مطلب چیست؟

رحیمی: راجع به این محافل آنچه به ذهن من می‌آید، محفلی بود که چند دوره در منزل دکتر جهانگلوشکیل شد. دوره‌هایی هم بود که من اصلاً از آنها اطلاعی نداشتم و حالا که راجع به آنها می‌خوانم، تازه متوجه می‌شوم و به نام اشخاصی نیز برمی‌خورم که آنها را هرگز ندیده‌ام. شاید هم یکی از علتها این بود که تا ۱۳۴۷ در تهران نبودم. به هر حال زمانی که خودم وارد آن جمع شدم، آل احمد و فرید را دیدم. من به این محافل می‌رفتم تا چیزی بیاموزم. جهانگلوشکیل تحصیل کرده پاریس بود. از فرید امید داشتم خیلی چیزها یاد بگیرم که البته در عمل هیچ نیاموختم. او به زبانی صحبت می‌کرد که قابل فهم و ترجمه نبود. مثلاً می‌گفت این کلمه قرآن با آن کلمه اوستا و فلان کلمه در فرهنگ یونانی هم ریشه هستند و ما نمی‌فهمیدیم که این کلمات چه سنخیتی با هم دارند و بعد هم چه نتیجه‌ای از این سنخیت عاید می‌شود! به هر حال به این محفل می‌رفتم، اما اینکه این رفت و آمد به انتشار کتابی منجر شود، خیر این طور نبود.

- آقای رحیمی: تا کی به آن محفل می‌رفتید؟

رحیمی: درست به خاطر من نیست، ولی زمانی که احساس کردم انتظارم از فرید و دیگران برآورده نمی‌شود، آن محفل را ترک کردم. جریان دیگری هم در اصفهان وجود داشت که دور جنگ اصفهان جمع شده بودند. ابوالحسن نجفی، محمد حقوقی، هوشنگ گلشیری، جلیل دوستخواه و عده‌ای دیگر.

- ظاهراً این جمع بعدها از هدفهای اولیه‌شان که «آوانگار دیسم» یا «نوگرایی» ادبی بود، به تدریج دور شدند. شما (آقای رحیمی) در آن دوره از ادبیات متعدد دفاع می‌کردید و آنها نقطهٔ مقابل شما بودند و اختلاف دیدگاه شما به صورت دو نگاه متفاوت از شما و آقای نجفی در مطبوعات طرح شد.

رحیمی: در واقع آنها شاگردان نجفی بودند با فاصلهٔ بسیار. البته آنان شاگرد باقی نماندند: یکی نویسنده شد، یکی شاعر، یکی فلسفедان و چه و چه...، نجفی دیدگاه خود را در کمال نجابت و متانت بیان می‌کرد و مرتب می‌گفت که اگر با نظریات دکتر رحیمی مخالفم دلیل بر دوست نبودن ما نیست؛ و واقعاً هم همین طور بود. ما دوستان بسیار صمیمی و نیک دل هم بودیم، اما دیدگاهمان در ادبیات مخالف هم بود. در هر حال نجفی نه تنها ادیبی توانا، بلکه انسانی والا بود و هست.

- با وجود اختلاف دیدگاه، کتاب ادبیات چیست سارتر را چه طور با هم ترجمه کردید؟
هر دو موضوع کتاب را پسندیده بودیم، من به دلیل اینکه سخن از ادبیات متعدد بود و سارتر را در آن زمان بسیار دوست داشتم (امروز دوستی او را با کمونیست‌ها مطرود می‌دانم). و آقای نجفی هم کتاب را خوانده بود و آن را با توجه به عمق مطلب پسندیده بود. این طور شد که قرار ترجمهٔ آن را گذاشتیم. فصل اول این کتاب مربوط به مباحث زبانشناسی است و آقای نجفی چون در زبانشناسی قوی است قرار شد آن را ترجمه کند. دو قسمت بعدی را که مفصل‌تر بود، من ترجمه کردم و آقای نجفی عهده‌دار ویراستاری شد. آخرین قسمت کتاب را که مملو از اسمهای نویسندگان ناآشنای آن روز برای خوانندگان ایرانی بود، و به اسم هر کس که بر می‌خوردم باید توضیح می‌دادیم که کیست و چه کارهایی انجام داده است، عمدتاً به علت دسترسی نداشتن به منابع لازم و کافی، ترجمه نکردیم.

- آقای رحیمی، نکته‌ای که بسیار جالب به نظر می‌رسد، این جریان فرهنگی و داد و ستدهای دههٔ ۴۰ است. نویسندگان مختلفی با گرایشهای متفاوت دور هم جمع می‌شدند و در عین حال حرمت‌های یکدیگر را نگاه می‌داشتند. در فضای اختناق و دیکتاتوری سیاسی، فعالیت‌های فکری، ادبی، هنری به نحو زنده‌ای جریان داشته است. واقعاً چه طور بود که فی‌المثل کسانی چون سیاوش کسریایی یا م. الف به آذین در منتهای حفظ مواضع فکری و سیاسی خود در کنار آل احمد که در نقطهٔ فکری مقابل آنها قرار گرفته بود، می‌ایستادند، یا خود شما در کنار خیلی‌های دیگر که نه شما سبک و سیاق آنها را می‌پسندیدید و نه آنها مال شما را؟

رحیمی: بله، همین طور بود.

سید حسینی: دلیل اصلی نفرت همه از شاه بود. مثالی که به یاد ماندنی است مربوط به یکی از روزهای بعد از انقلاب است که در طبقه دوم انتشارات زمان نشسته بودیم و داشتیم صحبت می کردیم. محمد قاضی هم بود. حتماً می دانید که او بر اثر احساسات به توده‌ای‌ها نزدیک بود و کتاب کلیم سامگین را هم ترجمه کرد که اثر بزرگی از ماکسیم گورکی در چند جلد است. رضا براهنی وارد شد و تا او را دید گفت قاضی این چه مزخرفاتی است که نوشته‌ای؟ همه می دانند گورکی به دست استالین کشته شد، ولی تو نوشته‌ای خودش مرد. قاضی گفت: جدی می گوید؟ من نمی دانستم، در چاپ بعد تصحیح می کنم. من گفتم مرد حسابی تو چه طور کمونیستی هستی که نمی زنی در گوش رضا؟ و خلاصه کلی خندیدیم. مورد دیگری بگویم که مربوط به سالهای پیش از این ماجرا بود. می دانید دکتر خانلری با رژیم شاه مخالف نبود یا مخالفتش شدید نبود. یاد می آید در یکی از سالهای دهه ۴۰، در دو سه مجله و در جلد‌های مختلف آنها، حتی در خود مجله سخن، این شعر سعدی چاپ شد که:

گویند سعدیا زچه بطال مانده‌ای

سختی مبرکه وجه کفایت معین است

این دست سلطنت که تو داری به ملک شعر

پای ریاضت زچه در قید دامن است

یک چند اگر مدیح کنی کامران شوی

صاحب هنر که مال ندارد مغابن است

صد گنج شایگان به بهای جویی هنر

منت بر آنکه می دهد و ننگ بر من است

این شعر را دو سه مجله همزمان چاپ کردند. گویا از دربار اعتراض شده بود که پول بدهند به نشریات تا مداح دربار باشند و همه این مجله‌ها یکصدا با هم این شعر سعدی را چاپ کرده بودند.

رحیمی: گمان می کنم حدود آذر ماه ۱۳۴۷ بود که برای اولین بار در جلسه کانون نویسندگان در تالار قندریز جمع شدیم. تازه در روزنامه‌ها خوانده بودیم که حکومت در صدد است کانون نویسندگانی تشکیل دهد و معلوم بود کانون نویسندگان حکومتی از چه نوع خواهد بود؟ حتی خود من بر آن شده بودم که با روشنفکران دیگر جمع شویم و گروهی از روشنفکران مخالف حکومت را تشکیل دهیم و کانون نویسندگان دولتی را تحت الشعاع قرار دهیم. (برای من به علت داشتن سمت قضائی ورود به این گونه مجامع ممنوع بود. ولی قبول خطر کردم).

- مثلاً با چه کسانی می‌خواستید در یک گروه جمع شوید؟

رحیمی: همه آنهايي که در آن زمان مطرح بودند و به نوعی سزشان برای سیاست درد می‌کرد، مثل به آذین که کمونیست بود، داریوش آشوری که نیروی سومی بود، آل احمد و غیره. در هر حال در جلسه کانون نویسندگان وقتی به آذین و آل احمد کنار هم نشستند، برای ریاست جلسه دچار مشکل شدند که کدامیک باید به کرسی ریاست بنشینند؟ در میان سکوتی طولانی، ناگهان نصرت رحمانی پیشنهاد کرد که مصطفی رحیمی ریاست جلسه را به عهده بگیرد و من ناگزیر شدم جلسه را اداره کنم و یادم می‌آید که جلسه بدی هم نشد، جز آن که مدتی رضا براهنی شروع کرد به صحبت‌های طولانی و راجع به این و آن حرف زد. به من، به عنوان رئیس جلسه اختار دادند که چرا جلو او را نمی‌گیری؟ من هم در جواب گفتم که اگر براهنی حرف‌هایش را نتواند اینجا بزند، پس کجا بزند. اینها نمونه‌هایی از عصری است که افراد مختلف المرام می‌توانستند در کنار هم سر کنند.

- از شرکت شما در این گفت و گو متشکریم.

انتشارات نقش خورشید منتشر کرده است:

۱- بوی تلخ قهوه (داستان کوتاه) / سعید عباسپور

۲- پیاده روی در هوای آزاد / سعید عباسپور

۳- مهمانی تلخ / سیامک گلشیری

۴- اندوه عیسی / ولفگانگ برشرت / سیامک گلشیری

۵- گیسوی رها / توپو تاماتسونو / حمید زرگرباشی

۶- عشق و مرگ و شب‌های مهتابی / حمید زرگرباشی

اصفهان - خیابان آمادگاه - مجموعه عباسی - شماره ۳۱۱ تلفن: ۲۰۰۹۰۷